**این جزوه صرفا جهت مباحثات روزانه است**

**باسمه تعالی**

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری **چهارشنبه :04/12/1395**

13951204- معنای «نفس» در آیه شریفه « النَّفْسَ بِالنَّفْسِ»

**خلاصه درس**

در این جلسه، در ادامه بررسی کلام صاحب جواهر، معنای «نفس» در آیه شریفه «النفس بالنفس»، مورد تحلیل و بررسی قرار می گیرد. در ادامه ثابت می شود که این آیه، دلالتی بر این مطلب ندارد که حکم قصاص، به اعتبار زیان وارد آمده بر مقتول جعل شده است. سپس روایات خاصه ای که می تواند بر قرار گرفتن «دیه» تحت قواعد اولیه ادله ارث دلالت داشته باشد، نقل و سپس در مدلول همه آنها مناقشات و اشکالاتی مطرح می شود و ثابت می گردد که دلالت هیچ یک از آنها بر داخل نمودن دیه در ملک میّت و بالتبع اجرای همه احکام ارث بر آن، تمام نمی باشد.

**چکیده ای از مباحث سابق**

بحث ما راجع به این بود که آیا جریان همه احکام باب ارث در دیه، بر طبق قاعده اولیه است؟ در مورد دیه مستقیم یعنی دیه قتل خطا، صحبت کردیم. اما در مورد دیه قتل عمد، صاحب جواهر فرمودند که از آیه «النفس بالنفس» استفاده می شود که چون انسان مالک نفس خود می باشد – چه ملکیت اعتباریه و چه ملکیت تکوینیه – و قصاص هم عوض از آن نفسی است که از مقتول گرفته شده؛ و دیه عوض از قصاص یعنی عوض العوض است، بنابراین دیه هم مانند سایر اموال مقتول، به ارث برده می شود.

**معنای «نفس» در آیه شریفه «** **النَّفْسَ بِالنَّفْسِ»**

ما در سابق عرض کردیم که کلمه «نفس» به دو معنی است. گاهی در معنای «خود» استعمال می شود و گاهی در معنای «جان» بکار برده می شود. در صورتیکه «نفس» در آیه شریفه به معنای «خود» باشد، می توان به این آیه در استدلال صاحب جواهر تمسّک نمود. ولی معلوم نیست «نفس» در این آیه، به معنای «خود» باشد زیرا این احتمال نیز وجود دارد که در معنای «جان» استعمال شده باشد که در این صورت، معنای آیه شریفه این خواهد بود که: بوسیله قاتل، یک «جان» از بین رفته است فلذا باید یک «جان» در مقابل جان گرفته شده، قرار بگیرد. اما آیا این قصاص، با لحاظ جبران زیانی که بر خود مقتول وارد آمده، اعتبار شده و یا به اعتبار جبران زیانی که متوجه ورثه گردیده، جعل شده است؟ این مطلب، دیگر از آیه شریفه استفاده نمی شود.

ولی به نظر می رسد، در این آیه، «نفس» به معنای «خود»، اصلا صحیح نیست و باید به معنای «جان» باشد. زیرا «نفس» در جایی به معنای «خود» بکار می رود که شخص کاری را روی خودش انجام داده باشد مانند خود کشی: «**مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ مُتَعَمِّداً فَهُوَ فِی نَارِ جَهَنَّمَ خَالِداً فِیهَا»**[[1]](#footnote-1) مضافا بر اینکه همیشه باید به یک ضمیر، متصل باشد [نفسه] یعنی «من قتل نفساً» به معنای خودکشی نیست. معنای ضمیر متصل در «من قتل نفسه» این است که شخص، «خودش» را بکشد. بنابراین در آیه شریفه که کلمه «النفس» مجرّد از ضمیر متصل آمده و در معنای کشته شدن مقتول توسط قاتل استعمال شده – نه خود کشی – نمی تواند به معنای «خود» باشد بلکه متعیّناً در معنای «جان» بکار رفته است.

به نظر می رسد که اصلا اینکه اینجا نفس به معنای خود اصلا درست نیست. حتما به معنای جان است. ببینید اینکه ما می گوییم نفس به معنای خود به کار می رود در جایی است که شخصی کاری را روی خودش انجام دهد. مثل خودکشی. من قتل نفسه فعلیه النار مثلا. آن هم اولا یک ضمیر می خواهد نفسه. نه من قتل نفسا. من قتل نفسا به معنای خودکشی نیست. من قتل نفسه، ضمیر داشته باشد آن ضمیر معنایش این است که کسی که خودش را بکشد اما جایی که به این شکل نباشد النّفس باشد ضمیر نداشته باشد آن هم قاتل که خودش را نکشته است. قاتل نفس مقتول را کشته است.

**سؤال**: در مثال «رأیت زیداً نفسه» نفس به معنای دیدن «خود» زید نیست؟

**پاسخ**: این استعمال در مواقعی صحیح است که احتمال برود، من شخص دیگری را دیده باشم و برای دفع این احتمال، از کلمه «نفسه» استفاده می کنم. ولی در عبارت «النفس بالنفس» آیه نمی خواهد بگوید که قاتل، «خودِ» مقتول را کشته است نه غیر او را (مانند پدر یا برادر او). بعباره اخری، درست است که گاهی کلمه «نفس» برای دفع توهم وقوع فعل بر غیر استعمال می شود. ولی در ما نحن فیه، ایه شریفه در مقام بیان این نیست که: قاتل خود مقتول را کشته نه غیر مقتول را.

**سؤال**: «نفس» برای آن است که نشان دهد رابطه فاعل با غیر، لحاظ نشده است.

**پاسخ**: نه، توجه بفرمائید. نکته ای که می خواهم عرض کنم این است که گاهی اوقات استعمال «نفس» به معنای «خود» برای دفع توهّم مجاز در اسناد است. مثلا من با مشاهده پسر زید یا نشانه های دیگری از آمدن زید، تجوّزاً می گویم: رأیت زیداً. فلذا وقتی می گویم: «رأیت زیداً نفسه» به این معنی است که من خودِ زید را دیدم نه نشانه ها و آثار او را. در چنین مواردی، استعمال کلمه «نفس» برای تأکید و رفع توهّم مجاز در اسناد است. منتها آیه شریفه در مقام تأکید بر این نکته نیست که قتل دقیقا بر روی خود مقتول واقع شده نه غیر مقتول. بنابراین از آنجا که در این آیه، استعمال کلمه «نفس» در معنای خودکشی و یکی بودن قاتل و مقتول – که همیشه متصل به ضمیر

می باشد – تصوّر ندارد، همچنین، آیه در مقام تأکید و رفع توهّم مجاز در اسناد نیست، بنابراین «نفس» در «النفس بالنفس» باید به معنای «جان» باشد. و بلکه با غضّ نظر از فرقی که بین «نفس» و «نفسه» [متصلا بالضمیر] وجود دارد، حتی اگر «نفس» در این آیه، متصل به ضمیر بود، باز هم در معنای «غیر» استعمال شده بود زیرا آیه در صدد بیان این مطلب است که اگر کسی جان شخص دیگر را از بین ببرد، دیگری هم حق دارد جان آن شخص [قاتل] را بگیرد.

 **عدم دلالت آیه «** **النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» بر اینکه حکم قصاص به اعتبار زیان وارد آمده بر مقتول، جعل شده**

بحث بعد در رابطه با آیه «النفس بالنفس» این است که آیه شریفه، دلالتی بر این مطلب ندارد که جعل حکم قصاص با لحاظ زیان وارد آمده بر چه کسی، اعتبار شده است؛ مقتول یا ورثه؟ در روایت حسین بن خالد، حضرت می فرماید: **إِنَّ الْجَنِینَ أَمْرٌ مُسْتَقْبِلٌ مَرْجُوٌّ نَفْعُه**؛ کسیکه جنین را بکشد، دیه جنین به ورثه می رسد ولی دیه قطع رأس میّت به ورثه نمی رسد زیرا جنین، چیزی است که آینده گان امید دارند از آن منتفع گردند و بهره ای ببرند. یعنی در حکم دیه جنین، زیانی که به ورثه وارد آمده، لحاظ شده است. دقیقاً همین معنی، می تواند در بحث ما هم مطرح شود. یعنی از آنجا که شخص مقتول، برای ورثه و نزدیکان او، ارزش داشته و منشأ آثار و برکات و منافعی برای آنان بوده است و قاتل با کشتن مقتول، ورثه را از آن منافع محروم نموده، این احتمال وجود دارد که در حکم قصاص و مطالبه جان قاتل [النفس بالنفس] ، مستقیماً زیان وارد آمده بر ورثه مورد لحاظ شارع قرار گرفته باشد. فلذا از آیه شریفه استفاده نمی شود که حق قصاص، با لحاظ خسارت وارد آمده بر خود مقتول، اعتبار شده یا با لحاظ خسارتی که متوجه ورثه شده، جعل گردیده است.[[2]](#footnote-2)

 **بررسی مدلول روایات**

تا این مرحله از بحث به این نتیجه رسیدیم که اگر روایت و دلیل خاصّی وجود نداشته باشد، قاعده اولیه در دیه قتل عمد، هیچ اقتضائی ندارد. هم اکنون باید مقتضی و مفاد روایات را بررسی نماییم:

**1.روایت اسحاق بن عمّار**

**الصَّفَّارُ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ غِیَاثِ بْنِ کَلُّوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرٍ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: إِذَا قُبِلَتْ‏ دِیَه الْعَمْدِ فَصَارَتْ‏ مَالًا فَهِیَ مِیرَاثٌ کَسَائِرِ الْأَمْوَالِ.**[[3]](#footnote-3)

این روایت می فرماید: وقتی دیه عمد از طرف ورثه قبول شد، دیه، مال میّت می شود و قهراً قواعد باب ارث در آن جاری می گردد.

**2.روایت یحیی الازرق**

**أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ یَحْیَی الْأَزْرَقِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ ع‏ فِی‏ الرَّجُلِ‏ قُتِلَ‏ وَ عَلَیْهِ‏ دَیْنٌ‏ وَ لَمْ یَتْرُکْ مَالًا فَأَخَذَ أَهْلُهُ الدِّیَه مِنْ قَاتِلِهِ عَلَیْهِمْ یَقْضُونَ دَیْنَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ هُوَ لَمْ یَتْرُکْ شَیْئاً قَالَ إِنَّمَا أَخَذُوا الدِّیَه فَعَلَیْهِمْ أَنْ یَقْضُوا دَیْنَهُ.**[[4]](#footnote-4)

در این روایت، سائل از امام ع سؤال می کند: آیا دین از دیه عمد خارج می شود؟ امام ع در پاسخ می فرماید: بله. سائل به امام ع عرض میکند: میّت که چیزی بر جای نگذاشته است. یعنی موضوع ارث، «ماترک» است و میّت ماترکی ندارد. امام ع می فرماید: وقتی آنها دیه را می گیرند، دیه داخل در «ماترک» می شود فلذا باید دین میّت را از آن اداء کنند. از این تعبیر حضرت استفاده می شود که شارع مقدّس، دین را تنزیلاً داخل در «ماترک» قرار داده است.

**3.روایت علیّ بن أبی حمزه**

**وَ رَوَی مُحَمَّدُ بْنُ أَسْلَمَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَه عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ: ...**[[5]](#footnote-5) **قُلْتُ فَإِنَّهُ قُتِلَ عَمْداً وَ صَالَحَ أَوْلِیَاؤُهُ قَاتِلَهُ عَلَی الدِّیَه فَعَلَی مَنِ الدَّیْنُ عَلَی أَوْلِیَائِهِ مِنَ الدِّیَه أَوْ عَلَی إِمَامِ الْمُسْلِمِینَ فَقَالَ بَلْ یُؤَدُّونَ دَیْنَهُ مِنْ دِیَتِهِ الَّتِی صَالَحُوا عَلَیْهَا أَوْلِیَاؤُهُ فَإِنَّهُ‏ أَحَقُ‏ بِدِیَتِهِ‏ مِنْ غَیْرِه‏**[[6]](#footnote-6)

تقریب استدلال به این روایت اینگونه است که: میّت، أحق به دیه خود و مالک آن می باشد. دین هم باید از ملک میّت خارج شود پس روایت در واقع دیه را داخل در موضوع ادله ارث قرار می دهد.

**مناقشه در مدلول روایت اسحاق بن عمّار**

به نظر می رسد که هیچیک از این سه روایت صلاحیت برای استدلال ندارد. اما در مورد روایت اسحاق بن عمّار؛ اشکال ما این است که معلوم نیست مراد از «فصارت مالاً» در این روایت، «فصارت مالاً للمیّت» باشد تا قهراً دیه داخل در ملک میّت بشود و با توجه به کبرای کلی «کلّ مالٍ للمیّت فهو میراث» این نتیجه حاصل گردد که دیه هم میراثٌ کسائر الاموال. روایت ظهور در این معنی ندارد. بلکه ممکن است روایت در مقام بیان نکته دیگری باشد و آن اینکه: دیه تا زمانیکه به صورت حقّ و به عنوان یک امر معنوی می باشد، به همه ورثه تعلّق نمی گیرد. یعنی بعضی از ورثه – زوجین – حقّ قصاص ندارند و این حق، متعلَّق به سایر ورثه می باشد. ولی وقتی این حقّ، تبدیل به مال شد، همه ورثه در آن حقّ پیدا می کنند: فهی میراثٌ کسائر الاموال. بنابراین، از روایت اسحاق بن عمّار، حتی این مطلب هم استفاده نمی شود که دیون

میّت باید از دیه خارج گردد. مگر آنکه گفته شود که روایت، از جهت مرتبه «فهی میراثٌ» هم در مقام بیان می باشد ولی مشکل است که ما قائل به چنین اطلاقی در مورد روایت بشویم.[[7]](#footnote-7)

**مناقشه در مدلول روایت یحیی الأزرق**

در مورد مضمون روایت یحیی الأزرق، سؤال ما این است که ایا سائل می خواهد از امام ع بپرسد که چرا با وجود اینکه دیه، «ماترک» میّت نیست، دین از آن خارج می شود درحالیکه طبق ادله اولیه، دین باید از «ماترک» اداء شود؟ و یا اینکه در مقام سؤال از این مطلب است که چرا دین باید از چیزی که ملک میّت نیست و به او ارتباطی ندارد، خارج گردد؟ در صورتیکه سؤال سائل از مطلب دوم باشد، پاسخ امام برای رفع استبعاد می باشد به این بیان که: نکته ای که باعث می شود دین از «ماترک» خارج شود؛ یعنی احقّیت میّت از دیگری نسبت به مال خود؛ در دیه نیز وجود دارد زیرا دیه عوض از نفس میّت است و میّت بر نفس خود ولایت تکوینیه و تشریعیه داشته و این ولایت، از او سلب شده و دیه عوض از این ولایت مسلوبه، قرار داده شده است. بنابراین خیلی مناسب است که دیه در مصالح میّت صرف شود : **فَعَلَیْهِمْ أَنْ یَقْضُوا دَیْنَهُ.** اما روایت دیگر ناظر به بیان این مطلب نیست که آیا دیه به عنوان عوض النفس، داخل در ملک میّت می شود تا در نتیجه عمومات ادله ارث شامل آن نیز بشود یا خیر؟ فلذا دلالت روایت بر لزوم خروج دین از دیه، تمام است ولی نمی توان از آن لزوم جریان همه احکام ارث بر دیه را استفاده نمود.

**مناقشه در مدلول روایت علیّ بن أبی حمزه**

در روایت سوم هم تعبیر **فَإِنَّهُ‏ أَحَقُ‏ بِدِیَتِهِ‏ مِنْ غَیْرِه** دقیقاً ناظر به بیان همان نکته تعبّدی است که دیه، عوض النفس است و میّت نسبت به این عوض، أحقّ از غیر است پس

باید دیه درابتدا، صرف مصالح و اداء دیون او گردد. اصلاً اگر شارع مقدّس، در مورد دیه حکم به ارث نمی کرد و می فرمود: دیه باید صرف دیون میّت شود و باقی آن به بیت المال تعلق می گیرد، در این صورت هیچ اشکالی به این حکم تعبّدی شارع وارد نبود. روایت سوم می گوید همان نکته ای که سبب می گردد، دین از اموال انسان خارج شود، در مورد دیه هم وجود دارد. فلذا از این روایت استفاده نمی شود که شارع به طور کلّی و به نحو یک قانون عامّ، دیه را مال میّت قرار داده است. بنابراین به نظر ما، هیچ روایت خاصی نداریم که بتوان از آن مالک شدن میّت نسبت به دیه را استفاده نمود.

**کلام مرحوم اردبیلی در مجمع الفائده و البرهان**

مرحوم اردبیلی در ارتباط ما مسأله مورد بحث ما می فرماید:

**و إن لم یکن لانتقال الدیه إلی المیّت ثم قضاء الدین أو التوریث، معنی منقّح إلّا أنّه قد ثبت أنّها بحکم مال المیّت فی ذلک کلّه، للنصوص الخاصّه، لا لأدلّه الإرث فلا اشکال فافهم.**[[8]](#footnote-8)

یعنی: اینکه ما قائل شویم دیه در ابتدا به میّت منتقل می شود سپس در قضاء دیون او صرف می گردد و در نهایت، به ورثه می رسد، معنای منقّحی ندارد. کأنّ ایشان می فرماید، التزام به این قول مشکل عقلی دارد. در حالیکه ما قبلاً توضیح دادیم که این مطلب، مشکل عقلی ندارد ولی عقلاء چنین اعتباراتی ندارند. فلذا اگر مراد ایشان از «عدم وجود یک معنای منقّح» آن است که التزام به این قول، عقلایی نمی باشد و عمومات ادله هیچ اقتضائی ندارد و برای اثبات آن، نیاز به یک دلیل خاص داریم، مطلب صحیح و قابل قبولی است. سپس ایشان در ادامه می فرماید: **إلّا أنّه قد ثبت أنّها بحکم مال المیّت فی ذلک کلّه، للنصوص الخاصّه** یعنی نصوصی که مربوط به خود دیه می باشد **لا لأدلّه الإرث** عمومات ادله ارث شامل ما نحن فیه نمی شود. **فلا اشکال فافهم**

«فافهم» در عبارت مرحوم اردبیلی شاید اشاره به این نکته باشد که مشکل ما در این مسأله، مشکل عقلی نیست. بلکه مشکل عقلایی است و اگر روایت خاصی در این مسأله، وارد نشده باشد، ما هیچ وقت نمی توانیم به آن ملتزم بشویم. و این کلام صحیحی است زیرا عمومات ارث شامل این موارد نمی شود.

**بررسی اجمالی مدلول روایات مربوط به دیه**

روایات مربوط به دیه، یک عموماتی دارد مانند روایت اسحاق بن عمّار که کأنّ از آن استفاده می شود که به عنوان یک اصل اولی، دیه عمد مال همه ورثه است. همچنین روایت حسین بن خالد هم ممکن است به دو تقریب، به عنوان یکی از روایات عام دیه، تلقی شود: **تقریب اول** آن است که با الغای خصوصیت از مضمون این روایت که به طور مطلق می فرماید: «دیه جنین به ورثه می رسد»، همین حکم را برای غیر جنین نیز ثابت می کنیم. **تقریب دوم**: در این روایت تعلیلی وارد شده است که می گوید: «إن

الجنین أمر مستقبل مرجوّ نفعه» و عموم تعلیل اقتضاء میکند که به نحو یک کبرای کلی، گفته بشود: «کل شخص یرجوه الورثه نفعه، فدیته للورثه». ولی به نظر می رسد هیچ یک از این دو تقریب تمام نباشد که در جلسه بعد به توضیح آن خواهیم پرداخت.

**بررسی سند روایت حسین بن خالد**

این روایت با چند سند نقل شده است: یک سند آن در فقیه است، یکی در علل، دو سند در تهذیب و یک سند دیگر هم در محاسن. شیخ صدوق در فقیه، سند این روایت را اینگونه نقل میکند: **رَوَی الْحُسَیْنُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی ع‏.** ولی طریق مرحوم صدیق به حسین بن خالد در مشیخه ذکر نشده است. فلذا نقل فقیه، از این جهت مشکل دارد. منتها از مجموع این نقل ها و تکرّر آنها، برای انسان نسبت به صدور این حدیث از حسین بن خالد، اطمینان حاصل می شود. در جلسه بعد، توضیحات بیشتری را در رابطه با سند این روایت، بیان خواهیم نمود.

**صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد**

محققین گرامی می توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه)https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

1. . کافی (ط-الاسلامیه)ج7 ص45 [↑](#footnote-ref-1)
2. . سؤآل: خود جنین نمی تواند راجي باشد؟ پاسخ: وقتی جنین «مرجوّ نفعه» باشد، پس حتما «راجي»، شخص دیگری است و دیگران ار او امید نفع دارند. خصوصاً آنکه در جنین هنوز روح دمیده نشده تا بتواند رجاء داشته باشد. اساسا در جایی که راجي و مرجوّ یکی باشد، نیاز به لفظ خاص وجود دارد. بنابراین معنای «مرجوّ نفعه» در روایت این است که ورثه نسبت به نفعی که در آینده از جنین متوجه آنها می شود، امید دارند. کسیکه جنین را می کشد، امید و رجاء ورثه را از بین می برد و در مقابل این آسیبی که به ورثه وارد می کند، دیه ثابت می گردد. پس در این روایت، دیه به اعتبار ضرر و آسیبی که به ورثه رسیده، ثابت شده است. شبیه همین اعتبار برای انسان بزرگسال هم قابل تصوّر است. یعنی معنای آیه شریفه «النفس بالنفس» می تواند این باشد که چون ورثه، نفس مقتول را از دست داده اند، بنابراین مستقیماً بر قاتل حق پیدا می کنند. پس از آیه شریفه اینگونه استفاده نمی شود که حق قصاص لزوماً برای جبران خسارت وارد آمده به خود مقتول می باشد. [↑](#footnote-ref-2)
3. . تهذیب الاحکام (تحقیق خرسان) ج9 ص377. ح1347-16 [↑](#footnote-ref-3)
4. . کافی (ط-الاسلامیه) ج7 ص25. ح6 [↑](#footnote-ref-4)
5. . ما قبلا به تفصیل درباره صدر این روایت، بحث کردیم. [↑](#footnote-ref-5)
6. . من لا یحضره الفقیه، ج4 ص112. ح5220 [↑](#footnote-ref-6)
7. . سؤال: روایت می گوید، تا زمانیکه دیه «حق» باشد، به همه ورثه تعلّق نمی گیرد ولی وقتی از «حق» بودن تبدیل به مال می شود، به همه ورثه تعلّق دارد و این همان قاعده ای است که ما در صدد اثبات آن بوسیله این روایت بودیم. پاسخ: نه. در اینجا باید دو بحث از یکدیگر تفکیک شود. خود این روایت، یکی از ادله عام باب ارث به شمار می آید ولی هیچ حکومت و نظارتی بر احکام اولیه ارث ندارد. بعباره اخری، تعبیر «فصارت مالاً» ظهور در این مطلب ندارد که از باب نظارت و حکومت بر ادله اولیه ارث - که می گوید: «کلّ مالٍ للمیّت فهو للورثه» - ، دیه را پس از قبول، به منزله «مال» قرار بدهد تا در نتیجه ادله اولیه در آن جاری بشود. روایت اسحاق بن عمّار نمی تواند به عنوان یک دلیل ناظر ، مفسّر و حاکم بر ادلّه اولیه ارث قرار بگیرد. بلکه مفاد روایت می تواند این باشد که: تا زمانیکه دیه مال نیست، برخی از ورثه از آن ارث نمی برند. ولی وقتی که تبدیل به مال شد، همه ورثه از آن ارث می برند. ما قبلا به قرینه تعبیر « فهی میراثٌ» چنین استظهار می کردیم که روایت از حیث مرتبه دیه، در مقام بیان می باشد و آن را مانند سایر اموال قرار می دهد که با توجه به اطلاق روایت، وصیت و دین نیز باید از دیه، اخراج گردد. ولی به نظر می رسد که مشکل است که قائل شویم روایت، از حیث مرتبه هم در مقام بیان می باشد زیرا ممکن است صرفاً ناظر به بیان این نکته باشد که دیه نیز مانند سایر اموال، بین ورثه تقسیم می گردد و از میان آنها، هیچ کس تخصیص نمی خورد. سؤال: آیا این تفسیر در مورد روایت صحیح است که گفته شود، چون دیه از حق - به عنوان یک امر معنوی- تبدیل به مال شده، پس همه ورثه از آن ارث می برند؟ پاسخ: ما بعداً این بحث را مورد بررسی قرار می دهیم زیرا روایت اسحاق بن عمّار، معارضاتی دارد. این روایت را به هر نحو که معنی کنیم، باید آن را با روایت مسلّمی که می گوید، إخوه و أخوات أمّیّ از دیه ارث نمی برند، جمع نماییم. علی أیّ تقدیر، عرض ما این است که «صارت مالاً» در روایت اسحاق بن عمّار، به معنای «صارت مالاً للمیّت» نمی باشد. بلکه بدین معنی است که وقتی دیه از حق بودن – که یک امر معنوی است – خارج شود و تبدل به مال – که یک امر مادّی است – گردد، این مال بین همه ورثه تقسیم می شود. و این حکم، یک تعبّد خاص است و ارتباطی به قرار دادن دیه بر طبق قواعد باب ارث ندارد. [↑](#footnote-ref-7)
8. . مجمع الفائده و البرهان في شرح ارشاد الأذهان، ج13 ص428 [↑](#footnote-ref-8)